بسم الله الرحمن الرحیم

**جلسه شماره6**

۱۲/ ۰۷/ ۸۸ تخصیص عام به مفهوم-تعارض مفهوم موافق و عام

**تخصیص عام به مفهوم**

**اشاره به بحث جلسه قبل در تعارض مفهوم موافق و عام :**

بحث در مورد مفهوم موافق و نسبت آن با عام بود. گفتیم که پنج مورد استعمال در کلام مرحوم امام ذکر شده بود. عرض شد که قسم دوم ظاهرا از اقسام مفهوم موافق نیست. ما خود مورد دیگری ار جایگزین کردیم. در دردو مقام بحث را دنبال کردیم؛ مقام اول جایی که مراد از مفهوم موافق، مدلول غیر لفظی باشد چه ملازمه عقلیه عرفیه قطعیه باشد بین معنای منطوقی و معنای مفهومی یا به مدد ارتکاز عرفی بر تسویه بین یک مورد و مورد دیگر، حکم مورد دیگر استفاده شود. گفتیم در اینجا باید اظهر و ظاهر را دید. طرف تعارض در این فرض منطوق است و مفهوم به جهت این که مدلول عقلی است طرف تعارض نیست، ولی دلیل حجیت مثبتات نیز در تعارض داخل است.

سه قسم دیگر باقی می ماند؛ یکی جایی که از باب الغاء خصوصیت باشد، دیگری جایی که از باب ذکر اخف افراد باشد و مورد سوم جایی که از سنخ قضیه تعلیلیه باشد.

مرحوم امام فرمودند که اگر مفهوم موافق لفظی، خاص مطلق باشد، بحثی نیست در این که عام را تخصیص می زند. ولی ظاهرا این کلام از جهاتی قابل تامل است.

**نکاتی پیرامون کلام امام**

 **نکته اول**

 این که اگر ما خاص را بما هو خاص مقدم بدانیم، ممکن است وجه تقدیم خاص (بما هو خاص) در اینجا جاری نباشد.

علت تقدیم خاص، قرینیت عرفی آن است و شاید آقایان قرینیت خاص را در جایی مطرح می کنند که خاص مستقیما مدلول کلام باشد. ولی در جایی که در کلام خصوصیتی هست که لازمه اش مفاد خاص باشد. ممکن است معتقد به تقدیم آن نباشند. توضیح این که در این سه مورد کلام ابتداء خاص محسوب نمی شود، بلکه با توجه به امر دیگری در منطوق، مفهومی از کلام استفاده شود که نسبت به عام، بنا بر فرض خاص مطلق است. خصوصیتی که در منطوق سبب افاده مفهوم می گردد، الزاما قطعی نیست، بلکه ظنی است. مثلا در مورد الغاء خصوصیت، ظهور دلیل در این که ذکر این فرد از باب مثال است، امری ظنی است. مثلا اگر در جواب الرجل یشک بین الثلاث و الاربع گفته شده یبنی علی الاربع

و دلیلی کلی داشته باشیم که زن اگر شک کرد، باید نمازش را اعاده کند (با فرض این که مفهوم نداشته باشد)، در دلیل اول اگر ذکر مرد از باب خصوصیت باشد و نه مثالیت دیگر بین این دو دلیل تعارضی باقی نمی ماند. دلالت دلیل اول بر حکم زن مبتنی است بر یک خصوصیتی در کلام که همان خصوصیت طرف تعارض قرار می گیرد نه اصل دلیل.

همچنین در جایی که ذکر فرد از باب ذکر اخف افراد باشد، در اینجا هم ممکن است گفته شود که در فرض تعارض از ظهور دلیل در این که ذکر فرد از باب ذکر اخف افراد است، در این مساله رفع ید می کنیم؛ مانند مثال اکرم خدام العلماء.

حال آیا در اینجا باید مفهوم را به مثابه دلیل مستقل انگاشت و نسبت آن را با سایر ادله سنجید و اگر خاص بود، آن را مقدم داشت یا این که قرینیت خاص بما هو خاص در این موارد وجود ندارد، بلکه باید بین دلیل عام و خصوصیت منطوقی که منشا مفهوم است، اظهر و ظاهر را به دست آورد؟

پاسخ سوال چندان روشن نیست و ممکن است شق دوم صحیح باشد و قرینیت مدعا درباره خاص در این موارد نیاید. به عنوان مثال در برخی روایات وارد شده که درصورت فراموشی اذان و اقامه می توان نماز را شکست (با خصوصیاتی که در روایات ذکر شده است). موضوع این روایات همگی "رجل" است. ممکن است کسی با توجه به شدت تاکید اذان و اقامه در حق مردان، ظهور این روایات را در خصوصیت نداشتن مرد، چندان قوی نداند (بلکه حاج آقا ظهور روایات را در خصوصیت نداشتن نمی پذیرند)؛ لذا اگر فرضا دلیلی در مورد زن وارد شده باشد که لایجوز للمرأۀ ان تقطع الصلاۀ به عموم این روایت می توان اخذ کرد و روایات جواز قطع را به مردان اختصاص داد.

مورد تعلیل نیز همین گونه است. ممکن است در فرض تعارض از ظهور دلیل در این که آنچه به عنوان علت، ذکر شده علت تامه است، رفع ید کنیم و بگوییم که علت مذکور، یکی از اجزای علت بوده و سایر اجزا به دلیل مفروغیت در جمله تعلیلیه نیامده است؛ لذا کبرای کلی از جمله تعلیلیه قابل استفاده نیست یا مثلا نکته ای که مرحوم نایینی ذکر می کند که گاهی اسکار مقید به خمر علت است که به عقیده ایشان جمله لاتشرب الخمر لاسکاره در همین مطلب ظاهر است بر خلاف لانه مسکر که دیگر علت مقید به مورد نیست (البته این مطلب را برخی مانند مرحوم آقای خویی نپذیرفته اند). حال ممکن است در ظرف تعارض، ما علت را مقید به مورد حکم معلل کنیم و از دلیل کبرای کلی استفاده نکنیم. خلاصه باید روشن شود که قرینیت خاص در همه موارد است یا در جایی که مدلول مستقیم کلام باشد.

**نکته دوم :**

اگر ما خاص را به مناط اظهریت قرینه بدانیم (که به نظر ما همین صحیح است)، به نظر می رسد که اظهریت خاص از آنجا ناشی می شود که در خاص احتمال دیگری وجود ندارد، ولی در مرحله مراد استعمالی یا در مرحله مراد جدی در عام می توان تصرف کرد. تقریب تصرف در مراد جدی این گونه است که ظاهر عام این است که متکلم می خواهد شخص مرادش را با همین عام برساند ولی با خاص می فهمیم که می خواهد مجموع مرادش را با عام و قرائن منفصله برساند و به این وسیله از اصل اولیِ لزوم بیان تمام مراد در یک کلام عدول می کنیم.

ولی در خاص این احتمالات وجود ندارد. ظاهرا سخن قدما در وجه تقدیم خاص که "لان فیه جمعا بین الدلیلین" همین عرض ماست. به هرحال ما گفتیم که اظهریت خاص همیشگی نیست، بلکه در خاص هم ممکن است جهتی وجود داشته باشد که بتوان در فرض تعارض در آن تصرف کرد، مثلا اگر خاص با هیئت امر، افاده شده باشد در هیئت امر تصرف می کنیم و آن را حمل بر استحباب می کنیم.

مثلا اگر گفته شود لاتاکل البصل و از طرف دیگر دلیل عام داشته باشیم که یجوز اکل الخضراوات، ممکن است این دلیل عام قرینه حمل نهی در دلیل اول بر کراهت باشد و لو به جهت این که ظهور دلیل اول در تحریم چندان قوی نیست با عنایت به عدم اشتهار آن.

شهید صدر این گونه مثال ها را قرینه بر تقدیم خاص بما هو خاص بر عام می داند و می گوید اگر ملاکِ تقدیم خاص، اظهریت باشد، نباید در این مثال ها خاص را مقدم داشت. در حالی که عرف، خاص را مقدم می داند.

عرض ما دقیقا این است که عرف خاص را در این موارد مقدم نمی داند، بلکه گاه عام را مقدم داشته و گاه در تقدیم یکی بر دیگری متحیر می ماند.

به هرحال اگر وجه تقدیم خاص، تک احتمالی بودن خاص باشد، این بیان در ما نحن فیه جاری نیست. به دلیل این که در ما نحن فیه ممکن است از مفهوم داشتن رفع ید کنیم. ظهور در مفهوم داشتن که ناشی از ذکر اخف افراد یا مثالیت یا علت تامه بودن علت مذکور می باشد که می توان از این ظهور رفع ید کرد. همین که مفهوم، مدلول ثانوی است در این مساله دخالت دارد.

و از اینجا روشن می شود که قسم دوم در کلام امام (معنای کنایی که ما در صدق مفهوم موافق بر آن تشکیک کردیم)، مثل سایر منطوق هاست. اگر دلیلِ حرمتِ تافیف از اول ناظر به ضرب و توهین باشد، مانند سایر منطوق ها می شود که با عام متعارض می شود نه این که مانند مفهوم مدلول ثانوی باشد.

البته کنایی بودن دلیل خود جهتی است که ظنی که ممکن است در ظرف تعارض، از این جهت رفع ید کرد. ولی این امر مانند منطوق هایی است که ظهور آن در معنای مجازی است و ممکن است با قرینه دلیل مقابل، از این ظهور رفع ید کرد.

مجرد مجاز بودن دلیل سبب نمی شود که دلالت دلیل، منطوقی نباشد. کنایی بودن دلیل لاتقل لهما اف، آن را داخل در مفهوم نمی سازد.

**نکتۀ سوم**

نکته سومی که در اینجا مطرح است این است که طرف تعارض در ما نحن فیه مستقیما مفهوم نیست؛ این گونه نیست که تنها بین عام و مفهوم تعارض باشد، تعارض بین منطوق است به علاوه ظهور در عدم خصوصیت (مثلا) و عامی که در مقابلش است و تعارض به منطوق هم سرایت می کند. مثلا در مثال اکرم خادم العلماء که از آن استفاده می شود که خود زید را هم باید اکرام کرد. دلیل دیگر می گوید لایجب اکرام النحاۀ؛ تعارض از این جا ناشی می شود که اولا منطوق ظهور در وجوب نسبت به مورد خودش دارد و ثانیا در مورد خودش خصوصیت ندارد. ممکن است اگر ظهور دلیل در وجوب خیلی قوی نباشد، از آن رفع ید کنیم. کلام ما دو مدلول مستقل ندارد که یکی یجب اکرام خادم العلماء و دیگری اکرام العلماء. بلکه دلیل فقط متضمن اولی است. دومی ناشی از خصوصیتی درکلام است. در برخی کلمات این گونه القا شده است که مفهوم خود، معنای مستقل است که با عام متعارض می شود که در نتیجه اظهر و ظاهر را می سنجیم و خاص (مفهوم) را مقدم می کنیم.

ما چه خاص را از باب اظهر و ظاهر بدانیم و چه از باب قرینیت بدانیم، دلالت مفهومی دلالت مستقل کلامی نیست. دلالتی است وابسته به دلالت منطوقی که گاهی از باب نصوصیت است که دیگر طرف تعارض نیست، ولی اگر منطوق از باب ظهورات باشد، طرف تعارض می شود. از طرفی دلیل ظاهر در اکرام خادم زید است و از طرفی ظاهر در ذکر اخف افراد است، نتیجه این دو ظهور، ظهور در اکرام زید می شود که طرف تعارض با عام لایجب اکرام القمیین قرار می گیرد. اگر دلیل دوم صادق باشد، مجموعه نکاتی که سبب شکل گیری ظهور مفهومی می شود صحیح نیست. حال از کدام جزء از این مجموعه رفع ید می کنیم، بستگی دارد کدام اضعف باشد. به هر حال طرف تعارض الزاما مفهوم نیست؛ مگر این که منطوق نصوصیت داشته باشد که طرف تعارض همان خصوصیت خواهد شد نه اصل منطوق.

در قضیه تعلیلیه هم همین گونه است که اگر در مقابل لایجوز الخمر لانه مسکر داشته باشیم که یجوز شرب المائعات، ممکن است به قرینه دلیل دوم، نهی را در دلیل اول حمل بر کراهت کنیم.

در هر صورت منشا تعارض، دلالت مفهومی به تنهایی نیست. نباید فقط آن را سنجید. این که گفتیم وجه تقدیم خاص و قرینه بودن آن ممکن است در اینجا جاری نباشد ممکن است به همین جهت باشد. یعنی خود منطوق اگر خاص باشد، می تواند قرینه باشد ولی اگر با خصوصیتی (مانند ذکر اخف افراد) جمع شود و این مجموعه طرف تعارض باشد، ممکن است این مجموعه نتواند قرینه قرار بگیرد و ان شئت قلت: المنطوق بکلاجزئیه (اصل المنطوق و دلالت آن بر خصوصیت) طرف تعارض قرار می گیرد و باید سنجش اظهر و ظاهر نیز در مجموع این دو جزء باشد.

در جلسه آینده در مفهوم مخالف بحث را دنبال می کنیم.